مسافر بخارا احوال، آثار و زندگی ناصر بخارایی

فاتحی ابرقویی، عباس

ناصر بخارایی (بخارای) یا درویش ناصر، شاعری از بخارای تاریخی است در قرن هشتم هجری، از عصر خواجه حافظ شیرازی، خواجو کرمانی و سلمان ساوجی، نباید تعجب کرد درچنین زمانه‏ای و پس از آن، ناصر بخارایی با آن که سفرهای زیادی کرده (سیرآفاقی) و در دربارها پناه می‏جسته و در خانقاهها، سیر انفسی داشته است، و دیوان شعر و «هدایت نامه» با مضمون عرفانی سروده است، گمنام مانده باشد.

به هرحال، نویسنده محترم در نوشتاری که درپس می‏آید، تلاش ورزیده این شاعر فارسی گوی را از جنبه‏های مختلف معرفی کند. شاعری که از امتیاز خط خوش نیز برخوردار بوده است.

ناصر بخارایی از شاعران قرن هشتم و عصر حافظ است. درباره نام و نسب و خانواده او اطلاعات کاملی در دست نیست، جز آن که در بعضی تذکره‏ها از او نامی برده‏اند. ناصر بخارایی اگر در روزگار خود نام و شهرتی داشته، این اشتهار شاعرانه یا عارفانه «دولت مستعجل» بوده است. زیرا او در زمان شاعری سلمان، خواجو و حافظ می‏زیسته است و روشن است که چنین شاعری در پرتو خداوند غزل- حافظ- و نخل‏بند شاعران- خواجو- و سرآمد فضلا- سلمان ساوجی- و طنزپرداز قرن هشتم- عبیدزاکانی- کم‏فروغ باشد. شاید گمنامی او در روزگار ما نیز معلول همین عوامل باشد. دکتر ذبیح‏الله صفا درباره این گمنامی می‏گوید: «درویش ناصر یا شاه (خواجه) ناصر بخاری از شاعران بزرگ پارسی‏گوی در قرن هشتم هجری است. با همه شهرتی که دیوان و اشعار او داشته، از او بندرت سخن رفته است و آنچه نیز نوشته‏اند کوتاه و یکسان و از لحاظ اطلاع بر احوال او کم ارزش است». (1)

بنابر مشهور، نام شاعر ناصر بوده، که همان را نیز برای تخلص شاعری خود برگزیده است. تنها در نسخه‏ای از دیوان او متعلق به قرن یازدهم است، غزلی با تخلص ناصری نیز آمده است که مقطع آن چنین است:

در صحن چمن ناصری دل شده امروز

چون غنچه ز اندوه تو برخون جگری داشت(2)

در دو غزل دیگر علاوه بر آوردن نام ناصر، بخاری را نیز در کنار تخلص خود می‏آورد:

کیست از ناصر بگوید با تو ای یار عزیز

بر سر کویت بخاری خوار و زار افتاده است (3)

زخواری بر درت ناصر به خاک ره برابر شد

بخاری را عزیز من چرا داری بدین خواری (4)

تولد شاعر در نیمه اول قرن هشتم بوده است. در تذکره‏ها، یا آثار شاعر به تاریخ دقیق آن اشارتی نرفته است. لیکن حدس‏هایی زده شده است که وی در نیمه اول قرن هشتم و شاید در حدود سال‏های 710 تا 720 به دنیا آمده است.

شاعر در بخارا تولد یافت، دوران جوانی خود را در ماوراءالنهر گذرانید در همانجا به تحصیل پرداخت و از مشایخ آن دیار کسب فیض کرد و سپس به سیاحت پرداخت. (5)

تذکره‏ها از ناصر با عنوانهایی چون درویش ناصر بخارایی، ناصر بخاری، خواجه ناصربخاری، ناصر بخارایی و... نام برده‏اند ولی هیچکدام شرح مفصل و روشنی از تولد، زندگی و مرگ او ارائه نداده‏اند. اغلب تذکره‏ها به ملاقات او با سلمان ساوجی در کنار دجله اشاره کرده‏اند که البته این دیدار را به عبیدزاکانی و سلمان ساوجی نیز نسبت داده‏اند. (6)

تحصیل و معلومات

ناصر بخارایی از شهر بخارا برخاسته است و «بخارا نام شهری از توران، مشتق از بخار که به معنی علم است. چون در آن شهر علما و فضلا بسیار بودند به بخارا موسوم کردند.» (7)

در تاریخ ادبیات صفا می‏خوانیم «پیش از استیلای مغول خوارزم و ماوراءالنهر و خراسان دارای مراکز علمی و ادبی متعدد بودند مانند خوارزم و بخارا و سمرقند و مرو و بلخ و هرات و نیشابور و طوس و غیره در این مراکز کتابخانه‏ها و مساجد و مدارس و خانقاههای متعدد وجود داشت و مدرسان و ادیبان و عالمان و عارفان بزرگ در آنها سرگرم کار بودند. (8)

مجموعه عواملی که جریان‏های ذهنی شاعر را تشکیل می‏دهد، عبارتند از: «فرهنگ عمومی»، «فرهنگ شعری» و «تجربه‏های شخصی شاعر». این سه عامل حاصل آگاهی شاعر از مسایل سیاسی و اجتماعی و اطلاعات اساطیری و علمی و فلسفی و خوانده و شنیده‏ها در زمینه الفاظ و معانی شعری و تجربه‏های خصوصی او در زندگی است. (9)

با توجه به عوامل یادشده، معرفت و دانش ناصر را در زمینه مسایل تاریخی، اساطیری، فلسفی، علمی، ادبی و... را می‏توان در اشعارش مشاهده کرد. تلمیحات اساطیری و دینی ناصر، جلوه‏گاه اطلاعات و آگاهی او در این زمینه‏هاست و بخشی از معلومات او را دربردارد. (10)

بخش دیگری از معلومات ناصر را، اصطلاحات و مفاهیم فلسفی، منطقی، حقوقی، و... تشکیل می‏دهد...

وجود مثل تو در عقل ممتنع است

بدان دلیل که ممکن نبود امکانش (11)

ء

اگر نه دور فلک بر مراد تو گردد

بود چو دور تسلسل محال دورانش (12)

ء

ز انحراف مزاجت خدای حافظ باد

عرض چه عارضه در ذات جوهر اندازد (13)

ء

مرا قضیه عشق است و شاهد و منظور

رسانده‏ایم به شاهد ثبوت دعوی را (14)

ء

خونم مریز کز تو روزی دیت ستاند

شاهنشه ولایت سلطان دین و مذهب (15)

هنر

ناصر بخارایی غیر از شاعری در هنر خوشنویسی نیز، دست داشته است. او نوشتن را محبوب خود می‏داند:

گر شاهدی نباشد، غم نیست زآن که هست

محبوب من کتابت و منظور من کتاب (16)

وی شعر را نسبت به هنرش ناچیز می‏شمارد:

مرا ز شعر، تفاخر به مدح توست ار نی

به نسبت هنرم شعر صنعتی است اقل (17)

بخش قابل توجه از عمر شاعری ناصر در دربار جلایریان گذشته است. «سلاطین جلایری احترام و علاقه خاصی نسبت به خوشنویسان ابراز می‏داشتند و در طول زندگی خود، که اغلب بسیار آشفته و همراه با جنگ و انقلاب بود، هرجا فرصتی می‏یافتند به این هنر و تشویق هنرمندان و گردآوری آنان به دور خود می‏پرداختند. در قرن هفتم هجری، یکی از معتبرترین و معروفترین ادوار خوشنویسی، یاقوت مستعصمی و استادانی که از سبک وی پیروی می‏کردند از برترین قطعات خطوط ششگانه را به دنیای هنر عرضه داشته‏اند. شاگردان یاقوت شش نفر بودند که بعدها به نام استادان شش‏گانه معروف شدند. چند تن از ایشان که اهمیتی مطابق اهمیت استاد خود دارند در زمان جلایریان می‏زیستند و دوره خوشنویسی درخشانی را به وجود آوردند. این خطاطان عبارتند از:

ارغنون بن عبدا... کاملی، مبارکشاه بن قطب احمد تبریزی ملقب به زرین قلم.» (18) همین علاقه و تشویق سلاطین جلایری نسبت به هنر خوشنویسی باعث می‏شود که شاعران دربار نیز به آن بپردازند. ناصر یکی از شاعران هنرمند و هنرمندان شاعر دربار جلایریان است. علاقه وافر او به خوشنویسی باعث می‏شود که اصطلاحات مربوط به آن را در شعر خود به کار گیرد:

خطت به نسخ، رقاع عدوست در توقیع

چو بر صحیفه کافور خرده لادن (19)

لادن، صمغی خوشبو از گیاه عشقه بوده و مصرف طبی داشته است و منظور از لادنی که در کتب قدیم و اشعار شعرا به عنوان صمغ خوشبو به کار می‏رود، همین است. (20)

نسخ، یکی از خطوط معروف است که در کشورهای اسلامی معمول بوده است و رقاع یکی از شش خطی است که ابن مقله اختراع کرده است:

دبیر چرخ به خط رقاع من از نسخ

مثال داد کمال جریر و اعشی را (21)

مذهب

در منابع مورد استناد برای احوال و آثار ناصر بخارایی، حرفی از مذهب او به میان نیامده است. بنابراین، در این مورد، اظهار نظر قطعی نمی‏توان کرد و بیشتر دیدگاهها مبنی بر اشعار اوست. ناصر پس از خروج از بخارا، چنان که نوشته‏اند با راهنمایی سلمان ساوجی به دربار جلایریان می‏رود. «در دوره جلایریان، مذهب، مسأله پیچیده و غامض است که چگونگی آن به درستی آشکار نیست. آنچه مسلم است اکثریت مردم مملکت را، اهل سنن (سنت) تشکیل می‏دادند ولی اقلیتی بسیار مهم و تقریباً تمام ساکنین چند شهر بزرگ مثل: نجف، کربلا، حله و کوفه شیعه بوده‏اند. از بعضی اشارات و شواهد می‏توان دریافت که سلاطین جلایری نیز شیعه بوده‏اند؛ زیرا اغلب آنان و حتی فرزندان ایشان به نام‏های مقدسین فرقه شیعه مانند علی، حسین، حسن و قاسم و غیره موسوم بوده‏اند. شیخ حسن بزرگ و همچنین پسرش قاسم پس از مرگ در نجف اشرف به خاک سپرده شده‏اند. اغلب سلاطین و خواتین ایشان اشیاء گرانبها و زیبایی را وقف اماکن مقدس نجف و کربلا می‏کردند.»(22)

بر روی سکه‏های سلاطین جلایری، نام سه خلیفه اول به انضمام علی(ع) منقوش است که دلیل احترام فراوان آنان نسبت به سنی‏ها است.(23) در زمان سلطان اویس، مردان مسیحی و یهودی جزیه پرداخت می‏کردند.(24)

در مورد موقعیت مذاهب شیعه و سنی در این دوران، باید گفت: «استیلای مغولان به جهان اسلام بنیادهای سلطه‏گری تسنن را در سرزمین‏های اسلامی سست کرد و مذهب شیعه اثنی‏عشری فرصت یافت تا هرچه بیشتر در درون جامعه اسلامی توسعه یابد و پیروان زیادی را به سوی خود بکشد. درباره موقعیت مذهب تشیع در این دوره و زمینه‏های تکامل آن می‏نویسند: «بر رویهم، مذهب تشیع در قرن هفتم و هشتم به سرعت راه قوت پیمود و از مقدماتی که در قرن ششم و اوایل قرن هفتم برای نیرومندی آن فراهم آمده بود، مدد می‏گرفت تا به تدریج به صورت مذهب غالب در ایران در آید. تظاهرات عادی اهل تشیع در ایام سوگواری و ساختن و خواندن اشعاری در مرثیه امامان و شهیدان هم در این دوره به اوج خود برقرار بود و اهل سنت هم در ایران براثر ضعفی که بر مذاهب آنان دست داده بود و با همه تعصب‏های پیشین به طرف آن پیش می‏رفتند یعنی در عین اعتقاد به خلافت شیخین و عثمان درباره مقام و مرتبت امامان اثنی‏عشری هم اعتقاد گونه‏ای می‏ورزیدند و از آنان روایت می‏کرده، یا در منقبت آنان سخن می‏گفته‏اند و حال آن که این وضع را در دوران‏های پیش از قرن هفتم و هشتم به عکس می‏بینیم، یعنی بزرگان شعر او موءلفان شیعه را گاه می‏بینیم که در عین اعتقاد به امام علی‏ابن ابی‏طالب و بطلان خلافت شیخین، باز از آنان به نیکی یاد می‏کنند.»(25)

به هر حال، با این که قطعاً نمی‏توان گفت که ناصر، شیعی مذهب بوده است. مناقب نبوی و علوی در شعر او بسیار قابل توجه است و ارادت و اشتیاق به اهل بیت(س) و خصوصاً آل‏عبا در اشعارش موج می‏زند:

محب آل عبایم برای دفع البرد

زمانه شاید اگر بنده را عبا بخشد(26)

ء

نیست ره آورد من جز غم آل رسول

بار خدایا به حشر زرد مکن روی من(27)

ء

دیوان ناصر با قصیده‏ای در نعت حضرت باری تعالی آغاز می‏شود و سپس در قصاید شماره2و 3 به نعت حضرت رسول اکرم(ص) می‏پردازد. در غزلیات نیز با احترام و بزرگواری از پیامبر(ص) یاد می‏کند:

ناصر از کوری دشمن ز دل و دیده خود

گوی بر قبه پرنور محمد صلوات(28)

در غزل شماره243 که با مطلع زیر آغاز می‏شود:

هر کس که مقیم در خمار نباشد

در مذهب ما عاقل و هشیار نباشد(29)

درباره پیامبر(ص) چنین می‏سراید:

سردفتر اصحاب یقین بود محمد

شاهی که چو او قافله سالار نباشد(30)

غزل شماره416 نیز به نعت حضرت رسول اکرم(ص) اختصاص دارد، که با مطلع زیر آغاز می‏شود:

ای منصب رسالت از تو شده به رونق پیش از تو کس نبوده محبوب حضرت حق(37)

در غزل شماره 553 نیز کاملاً به نعت حضرت ختمی مرتب رسول اکرم(ص) می‏پردازد:

ای لوای مهتری بر لامکان افراخته

غلغل لولاک بر هفت آسمان انداخته

شهسواردین که چون زین‏بست برپشت براق

از زمین تا اوج ادنی را به یکدم تاخته(32)

در مثنوی «هدایت نامه» نیز ناصر بخشی را به نعت سیدالمرسلین(ص) اختصاص می‏دهد:

هزار آفرین صدر لولاک را

که حق بهر او ساخت افلاک را(32)

در ضمن، ناصر به مکه معظمه عزیمت کرده و قصیده41 را هنگام عزیمت به سرزمین وحی سروده است. انعکاس مناقب علوی در شعر ناصر تمایل او را به مذهب تشیع نشان می‏دهد او در قصیده شماره2 می‏گوید:

به غیر مدح نبی و ولی نخواهم گفت

چو رای طوطی شیرین سخن شکر باشد(34)

و در غزل شماره14می‏گوید:

ناصر زخون دشمن گردد جهان گلستان

گر همچو تیغ حیدر رخصت دهی زبان را(35)

در قصیده46 نیز می‏گوید:

به شمشیرلا از پی فتح الا

چو شیر خدا ما سوی راست قامع(36

ناصر فقط در یک بیت تکراری در دو قصیده از ابوبکر و عمر و عثمان یاد می‏کند:

به صدق همچو ابوبکر و در حیا عثمان

به علم همچو علی و به عدل همچو عمر(37)

و دوباره در قصاید 13و 46 نیز از شافعی نام می‏برد.

به گفته دکتر صفا «در قرن هفتم و هشتم احترام وافی به همه ائمه اثنی عشر در میان علما و نویسندگان و شاعران سنی مذهب خیلی بیشتر از دوره‏های پیشین و حتی در بعضی موارد به وضع بی‏سابقه‏ای معمول شد و این خود یکی از نتایج انقراض خلافت عباسی و غیر رسمی شدن دین اسلام طی چندین سال در ایران و ضعف شدید اسلام و مسلمین بخصوص اهل سنت و پیشرفت‏های سیاسی و اجتماعی شیعه است که در این گیر و دار هم از زمان پادشاهی هلاکو برای‏خود در تکاپوی قدرت و سیادت بودند. نتیجه آن است که عده‏ای از شاعران این عهد، اعم از آن که سنی باشند یا شیعه، گاه دارای مراثیی برای اهل بیت هستند.»(38) این موضوع در مورد اشعار ناصر بخارایی و معاصرش سلمان ساوجی نیز صادق است. ناصر در قصیده شماره 4 که درمدح حضرت علی‏بن موسی‏الرضا(ع) و منقبت حضرت علی(ع) است، هشتمین ستاره امامت را کعبه عالی مقام و نور چشم حضرت زهرا(س) می‏داند:

درج درلافتی برج مه اهل اتی

حصن حصین فتور دارامان فتن

کعبه عالی مقام مشهد هشتم امام

عارف راه خدای عالم هر قسم و فن

از کمرمرتضی، گوهر موسی رضا

آن که علی نام اوست خلقت و خلقش حسن

قره عین بتول مفخر آل رسول

سرو قدی زان ریاض سرخ گلی زین چمن(39)

درهمین قصیده ستایش از مولای متقیان علی(ع) این چنین از زبانش جاری می‏شود:

میر ولایت علی دین نبی را ولی

عز عرب را پسر شاه رسل راختن

گفته سلونی به علم، کرده صبوری به حلم

حیدر خیبر گشای، صفدر عنتر فکن

داده به او کردگار، بهر وغا ذوالفقار

لمعه او بی‏صقال، تیری او بی‏مسن

ظاهر او بود شیر، باطن او آفتاب

شمس اسد را گزید بهر سکون و سکن(40)

او در ادامه درنعت امام‏حسن(ع) و امام حسین(ع) به زیبایی می‏گوید:

کوردلی گر گزید دار فنا بر بقا

کرد سرای سرور در سر بیت حزن

کشته یکی را به زهر غمزده و تلخکام

خسته یکی را به تیغ تشنه لب و ممتحن

گل شکفد در بهار سرخ زخون حسین

سبز برآید زخاک سبز زخون حسن(41)

کاربرد اصطلاحات و مفاهیم دینی و گاهی ضبعه مذهبی به شعرش می‏بخشد، که به نمونه‏هایی اشاره می‏شود:

سر می‏نهیم در خم محراب ابرویش

باشد نماز حاجت ما زو روا شود

گویند آنچه رفت ز وصلش قضا کنیم

درحیرتم که عمر چگونه قضا شود (42)

دی کرده‏ام ز دیدن تو سجده‏های شکر

دانی تو خود که سهو نباشد سجود من(43)

ء

زنهی منکر درعهدش امر معروف است

که جز فرشته پرسش نمی‏رود منکر(44)

ء

روزه بر ذات شریف تو مبارک بادا

روز تو عید و شبت قدر به تقدیر قدیر(45)

ء

مرا به ماه محرم حرام بود سفر

که مانده‏ام ز حریم وصال او محروم(46)

در یک جمع‏بندی می‏توان گفت مذهب ناصر بخارایی دقیقا مشخص نیست ولی او شاعری مسلمان و پایبند به مذهب و اصول آن بوده و به اهل‏بیت(س) و ائمه شیعه، ارادت خاصی داشته‏است.

مشرب عرفانی

تذکره‏نویسانی که از ناصر نام برده‏اند، او را درویشی وارسته دانسته‏اند. در تذکره «ریاض‏العارفین» آمده‏است: «ناصر بخارایی- علیه‏الرحمه- درویشی است صاحب حال و سالکی حمیده خصال»(47) و در «ریحانه‏الادب» می‏خوانیم: «ناصر بخاری معروف به درویش ناصر و خواجه ناصر از مشاهیر شعرای فرس قرن هشتم عهد شاه‏شجاع دومین حکمران آل مظفر (786-760) می‏باشد که صاحب ذوق و حال و سالکی بود حمیده خصال، درویش مشرب و لاابالی. پیوسته با کلاهی نمدی در سر و خرقه‏ای کهنه در بر و کتابی در بغل سیاحت می‏کرد و پیرامون علایق دنیوی نمی‏گشت»(48) جامی در «بهارستان» می‏نویسد:«و ازشعرای ماوراءالنهر ناصر بخاری است و در اشعار وی، چاشنی‏ای است از تصوف.»(49) صاحب «تذکرة‏الشعرا» نیز می‏گوید: مردی فاضل و درویش بود و شعر او خالی از حالی نیست و بوی فقر از سخنان او به دل می‏رسد همواره سیاحت کردی و در خرقه درویشان بودی(50) و تقی‏الدین کاشی در «خلاصه‏الاشعار» او را از جمله شعرای صوفیه و شیربیشه فصاحت و چابک‏سوار میدان بلاغت و شاهد منصه قبول و شایسته خلوت خانه وصول داشته‏است.(51) ناصر بخارایی پس از آن که از ملازمت سلطان اویس استعفا کرد. به ادامه سیر و سلوک توحه نمود و به نور صحبت عارف مشهور شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی فایز شد و در سلک درویشان وصوفیان درآمد و بعد از چندی، با یک اجازه ارشاد به جانب حجاز رفت و در بازگشت چند اربعین برآورد و نیز مشهور است که به خدمت علاءالدوله سمنانی هم رسید و سوءالاتی از او نمود و جواب‏هایی کسب کرد.(52)

ناصر بخارایی درقصیده شماره 11 به مدح شیخ صفی‏الدین اردبیلی و نیز شیخ صدرالدین اردبیلی می‏پردازد. از این قصیده برمی‏آید که وی، روز میلاد رسول اکرم(ص) به اردبیل سفر می‏کند و در بارگاه شیخ صفی‏الدین اردبیلی او را می‏ستاید:

شیخ‏الاسلام صفی‏الدین کزبحر صفا

صوفیان را بدهد صفوت او در خوشاب

مرشد مطلق کز پرتو لوح المحفوظ

نشر کرده‏است در آفاق علوم و آداب(53)

درشعر ناصر، نامی از هیچ مرشد ومرادی که بعضی تاریخ‏نویسان برای او ذکر کرده‏اند نیامده‏است، جز قصیده‏ای که درمدح شیخ صفی‏الدین اردبیلی و فرزندش شیخ صدرالدین اردبیلی سروده‏است. در قصیده شماره 20 که در مدح یکی از بزرگان زمان اوست. با ذکر عنوان «شیخ دور» و «قطب زمین» که نمدپوشی باصفای آینه است. نامش را ذکر نمی‏کند:

زشیخ دورطلب کن طریق رشد و ثبات

که قطب روی زمین است و مرشد زمن است

یگانه سیدسادات فخر آل رسول

که درمیان امم مستشار موءتمن است

به علم وجود و سخاوت به مردمی و هنر

به روز معرکه نایب مناب بوالحسن است

چو ذو فنون جهان است ذات کامل او

از آن چه بیم که میل جهان به مکروفن است

صفای آینه دارد از آن نمدپوش است

کزین لباس به آینه نور مقترن است (54)

پس از شیخ صفی‏الدین اردبیلی، بزرگترین شیخ زمان صدرالدین اردبیلی، پسر و جانشین شیخ صفی وجد شاهان صفوی است. وی نیز مانند پدرش در بین مردم احترام فراوانی داشت. یکی از بزرگترین دوستان و حامیان وی، سلطان احمد جلایری بود که اموال و دارایی او را از تمام مالیات‏ها و عوارض معاف کرد. شیخ صدرالدین در سال 794 وفات یافت. (85) یکی از صوفیان بزرگ این دوره شیخ کجج تبریزی است که ریاست خانقاه تبریز را داشت و شیخ‏الاسلام آن شهر بود و نیز در تبریز خانقاه بزرگی در عصر سلطان حسین برای صوفی و شاعر بزرگ زمان سلطان کمال‏الدین اردبیلی آورده است، می‏توان شیخ صدرالدین را یکی از مرشدان ناصر دانست، با این که در هیچ منبعی از این ارادت عارفانه سخن به میان نیامده است. به هر حال یکی از پشتوانه‏های فرهنگی شعر او عرفان است؛ زیرا ناصر از جمله شاعرانی است که در تلفیق غزل عاشقانه و عارفانه نقش داشته است. (57)

مثنوی «هدایت نامه» یک مثنوی عرفانی و اخلاقی است و در رباعیات ناصر نیز معانی و مفاهیم عرفانی دیده می‏شود. مضامینی از قبیل دنیا گریزی، تضاد عقل و عشق، ارادت به پیر، سیاحت صوفیانه، نقد صوفیه روزگار، اندیشه‏های ملامتی و... در شعر او هویداست برای حسن ختام مطلع چند غزل عارفانه او را - که در بعضی تذکره‏ها نیز آمده است - می‏آوریم:

درویش را که ملک قناعت مسلم است

درویش نام دارد و سلطان عالم است (58)

ء

دل مجروح را پروای تن نیست

شهید عشق محتاج کفن نیست (59)

ء

یاراگر در دیده پنهان است پیدا دردل است

گربه صورت می‏کند دوری به معنی واصل است (60)

ء

مارا هوس صحبت جان پرور یار است

ورنه غرض از باده نه مستی نه خمارست (61)

تذکره نویسان، از ناصر با صفات نیک یاد می‏کنند. صاحبان تذکره‏های «ریحانه الادب» و «ریاض العارفین» او را سالکی حمیده خصال معرفی می‏کنند (62) دولتشاه سمرقندی، او را مردی فاضل و درویش می‏داند (63). و در تذکره «عرفات العاشقین» می‏خوانیم که او درویشی صاحب حال و کمال است که قطع تعلقات ظاهری و باطنی کرده بود. (64) موءلف «قاموس الاعلام» او را بی اعتنا به علایق دنیوی معرفی می‏نماید. (65)

اشعار ناصر، بهترین جلوه‏گاه ویژگی‏های اخلاقی اوست. ناصر، شاعری است آواره که کوله‏بار غربت بر دوش در جست و جوی پناهگاه محبت است. اگر بخواهیم درست قضاوت کنیم در شعر ناصر، جز مدح سلاطین که حاوی مضامین ناشایسته است، نقطه تاریکی وجود ندارد. زیرا از وقتی که شعر از طریق مدح و هجا برای شاعران وسیله کسب و روزی گردید قدر و مقام شعرا در نزد مردم تنزل فاحش یافت. گذشته از این ملاحظات، طرز معیشت شاعران نیز که صورت خواهش و تکدی داشته است تا اندازه‏ای سبب نفرت و ابای پیروان اصول اخلاقی از آنها بوده است. (66)

درگذشت و آرامگاه

سال وفات ناصر، دقیقاً مشخص نیست. تذکره‏ها، سال وفات او را مختلف نوشته‏اند. در حاشیه «لطائف الطوائف» سال وفاتش 773 ه. ق آمده است (67) صاحب قاموس «الاعلام» و «ریحانه الادب» سال 779 را ذکر کرده‏اند. در اغلب تذکره‏ها، مثل «تذکره الشعرا»، «لطائف الطوائف»، «ریحانه الادب» و «ریاض العارفین» از ملاقات ناصر و سلمان ساوجی در سال 776 در کنار رود دجله خبر داده شده است که بر اساس آن، سلمان مصراعی را می‏گوید:

«دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود» و ناصر بخارایی بلافاصله در جوابش چنین می‏سراید: «پای در زنجیر و کف برلب، مگر دیوانه بود (68) این دو مصراع مطلع غزلی در دیوان ناصر است اما خود ناصر به نام سلمان یا ملاقات با او سخنی نگفته است. این ملاقات - اگر قابل اعتماد باشد - در سال طغیان دجله بوده است که صاحب «حبیب‏السیر» می‏نویسد: «درسنه ست و سبعین و سبع مأئه که آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قرب چهل هزارکس در زیر دیوار مانده وفات یافتند. خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید: (بیت): «دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود». (69) غیر از سال این ملاقات، ناصر در قصیده 41 در بیتی سال اتمام آن را 872 ه. ق. می‏داند:

سال بر هفتصد و هشتاد و دو از هجرت بود

کاین مبارک به سرآمد به طریق ایجاز (70)

بعضی از محققان معاصر نیز، سال وفات او را 772 ه. ق. ذکر کرده‏اند ولی براساس آنچه در تذکره‏ها آمده است اگر واقعه یا افسانه ملاقات ناصر را در سال 776 ه . ق. بپذیریم، سال وفات او 773 نخواهدبود (71). دکتر درخشان در مقدمه دیوان، سال‏های 773 و نیز 779 را منتفی می‏داند و احتمال می‏دهد که ناصر در سال 784 به بخارا رفته و در آنجا بدرود حیات گفته است. به هر حال، تاریخ وفات و محل وفات او معلوم نیست ولی می‏توان گفت، بین سال‏های 784 و 790 و شاید در اواسط این دهه در بخارا بوده است. (72) محل وفات و حتی آرامگاه او تاکنون نامشخص است. ناصر، همواره برای بازگشت به بخارا دلتنگ و آرزومند بوده است و البته، شاید بر همین اساس در اواخر عمر با دلخوری و دل سیری از سرزمین‏های غربت و در بارها دور شده و به وطن خود بازگشته است. او در خاتمه مثنوی «هدایت نامه» می‏گوید:

ز ناصر نشان در بخارا طلب

گهر در دل سنگ خارا طلب (73)

سلام من برسان ای صبا بخارا را

بگو تحیت مجنون دیار لیلا را

ز کو هکن خبری سوی قصر شیرین بر

که دل گرفت به کوه آن غریب تنها را

اگر سعادت دیدار یار من باشد

تقربی بنمایی مقام اعلی را ....74)

آیا ممکن است روزی نشانی از این شاعر غریب و خانه به دوش در بخارا یافت شود و گهری در دل سنگ خارا نمودار گردد؟

پی‏نوشت‏ها:

1-ذبیح‏ا... صفا: تاریخ ادبیات در ایران، چاپ ششم، انتشارات فردوس، تهران، 1369ج3 بخش (2)، صص 995-996.

2-ناصر بخارایی، دیوان شعار، تصحیح دکتر مهدی درخشان، چاپ اول، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، 1353.

3- همان، ص 193.

4-همان، ص379.

5-ر.ک. ذبیح‏ا... صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج 3، ص 996.

6-ادوارد براون: تاریخ ادبی ایران، ترجمه: علی اصغر حکمت، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1357، ج3، صص 316 و 317.

7- غیاث‏الدین محمد رامپوری، غیاث‏اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1363، ص 119.

8- ذبیح‏ا... صفا، پیشین، بخش یکم، ص302.

9-ر.ک. محمدرضا شفیعی کدکنی، صورخیال در شعر فارسی، چاپ چهارم، انتشارات آگاه، تهران، 1370، ص 203.

10- ر.ک: فصل تحلیل غزلیات، بحث تلمیحات.

11- ناصر بخارایی، دیوان، ص 71.

12-همان، ص71.

13-همان، ص41.

14-همان، ص13.

15- همان، ص 20.

16-ناصر بخارایی، دیوان، ص 16.

17-همان، ص76.

18- شیرین بیانی، تاریخ آل جلایر،چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1345، صص 343-364.

19- ناصر بخارایی، دیوان، ص94.

20- ر.ک: محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1371، ج 3، ص 3523.

21- همان ص 14.

22- شیرین بیانی، تاریخ آل‏جلایر، ص135.

23- همان کتاب، ص135 و صص 237- 236.

24- آپ پطروشفسکی و دیگران، تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره مغول، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، انتشارات موءسسه اطلاعات، تهران، 1366، ص63.

25- ذبیح‏اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج3، صص142-143.

26- ناصر بخارایی، دیوان، ص42.

27- همان، ص8.

28- همان، ص175.

29- همان، ص249.

30- همان، ص249.

31- همان، ص ص 315.

32- همان، ص367.

33- همان، ص410.

34- همان، ص3.

35- همان، ص163.

36- همان، ص72.

38- همان، ص56-58.

38- ذبیح‏ا... صفا، همان کتاب، ص336.

39- ناصر بخارایی، دیوان،ص7.

40- ناصر بخارایی، دیوان ص8.

41-همان، ص 8.

42-همان، ص 285.

43- همان، ص 359.

44-همان، ص 58.

45- همان، ص 62.

46-ناصر بخارایی، دیوان، ص345.

47- رضا قلی‏خان هدایت، تذکره ریاض‏العارفین، انتشارات کتابفروشی وصال، ص156.

48- محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانه‏الادب، چاپ سوم، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران 1369، ج6، صص96-97.

49- مولانا عبدالرحمان جامی، بهارستان، به تصحیح اسماعیل حاکمی، چاپ دوم، انتشارات موءسسه اطلاعات، تهران1371،ص 107.

50- امیر دولتشاه سمرقندی، تذکره‏الشعرا، به اهتمام محمد رمضانی چاپ دوم، انتشارات پدیده (خاور)، تهران، 1366.

51- ر.ک. ذبیح‏الله صفا، تاریخ ادبیات درایران، جلد 3، ص 996.

52- همان، ص997.

53- ناصر بخارایی، دیوان ، ص18.

54- همان، ص 32.

55- شیرین بیانی، تاریخ آل جلایر، صص 151- 152.

56-همان کتاب ص 152

57-سیروس شمیسا، سبک‏شناسی شعر، صص 241-242.

58-ناصر بخارایی، دیوان ص 24.

59-همان، ص 212.

60-همان، ص 200

61-همان، ص 249.

62-محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، 6 ص 96.

63-امیر دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا، ص 203.

64-ر.ک: مهدی درخشان، ناصر بخارایی و تذکره‏نویسان، مقدمه دیوان ناصر بخارایی، ص 7.

65-ر.ک: همان، ص 10.

66-عبدالحسین زرین‏کوب، نقد ادبی، ج 1، ص 40

67- مولانا فخرالدین علی صفی، لطائف الطوائف، به اهتمام احمد گلچین معانی، چاپ سوم، انتشارات اقبال، تهران، 1352، ص 270

68- ر.ک: غیاث الدین همام الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، چاپ سوم، 362، ج 3، ص 243.

69-ر.ک: تذکره الشعرا ص 193، لطائف الطوائف، ص 270، ریحانه الادب، ص 96، ریاض العارفین ص 156.

70-ناصر بخارایی، دیوان، ص 65.

71-ر.ک، سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، چاپ دوم، انتشارات فروغی، تهران، 1363، ص 209. و ذبیح الله صفا تاریخ ادبیات در ایران، ج 3، ص 997

72-ناصر بخارایی، دیوان، مقدمه، صص 31، 30، 29.

73-همان، ص 430

74-همان، ص 165.